

Investigating the narration of the story of Rostam and Esfandiar by scops*

Dr. Reza Ashrafzadeh

Professor of Islamic Azad University of Mashhad

Bahman Dameshghi khiabani¹

PhD student in Persian language and literature, Islamic Azad University of Mashhad

Abstract

Orally narrated scrolls are an important component of folk narrative literature. A scroll is a written narrative text compiled by a scop. A scop and his pupils narrate a story based on it. In terms of content, a scroll includes components from Shahnameh stories (usually from the beginning to the end of the Bahman's story), extracts from heroic poems (continuation of Shahnameh such as Garshasnameh, Samnameh, Bahmancodeh, Borzunameh, Banoo Goshesnameh, Faramarznameh and the like), some genuine oral epic narratives and heroic stories that have long been common among among the people but not written by predecessors, and the stories that have been created by some talented scroll designers

In this article, an overview of the history of the oral narrative art is given, and the story of Rostam and Esfandiar is examined from the perspective of scops. Also, the similarities and differences between oral and written modes of narration are enumerated. As the results of the analysis show, a scop's narration reflects certain perceptions of the story arising from personal or group aspirations and ideals, but the narration is tied to the core of the story. Based on this attachment, the scops who narrate Shahnameh transform what really is into what should be or they wish to be and add it to the main body of the story.

Keywords: Naqqali, Ferdowsi's Shahnameh, Rostam and Esfandiar, Scroll, Narrator.

* Date of receiving: 2018/2/2

Date of final accepting: 2018/9/10

1 - email of responsible writer: bahman.khaiabani@gmail.com

فصلنامه علمی کاوش‌نامه
سال بیست‌ویکم، بهار ۱۳۹۹، شماره ۴۴
صفحات ۲۶۳ - ۲۴۱

بررسی روایت نقّالان از داستان رستم و اسفندیار*

دکتر رضا اشرف‌زاده

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

بهمن دمشقی خیابانی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی (ادبیات حماسی) دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

چکیده:

طومارهای نقالی یکی از اجزای مهم ادبیات داستانی عامه هستند. طومار متن مکتوبی است که به دست نقالان استاد تدوین می‌شده و خود و نیز شاگردانشان براساس آن «داستان می‌زده‌اند». از لحاظ محتوا و مضمون، طومار شامل اجزای زیر بوده است: داستان‌های شاهنامه (معمولاً از آغاز تا پایان داستان بهمن)؛ بخش‌هایی از منظومه‌های پهلوانی (ادامه شاهنامه مانند گرشاسپ‌نامه، سام‌نامه، بهمن‌نامه، برزنامه، بانوگشسپ‌نامه، فرامرنامه و جز این‌ها)؛ برخی روایت‌های شفاهی اصیل از داستان‌های حماسی و پهلوانی که از دیرباز در کنار روایت‌های مکتوب میان مردم رایج بوده و به دست پیشینیان مکتوب نشده است و سرانجام داستان‌هایی که بر ساخته برخی مؤلفان خوش ذوق طومارها یا اسلاف آنها بوده است.

در این مقاله، ضمن مروری کوتاه بر پیشینه هنر نقالی، به بررسی داستان رستم و اسفندیار از منظر نقّالان و راویان پرداخته و وجوه اختلاف و اشتراک آن را بر شمرده‌ایم. در روایت‌های نقّالان، برداشت‌های شخصی و یا جمعی برآمده از آرزوها و آرمان‌ها نمود می‌یابد و به هسته اصلی داستان گره می‌خورد. در نتیجه این گره‌خوردگی، نقّالان شاهنامه آنچه هست را به آنچه که باید باشد و یا آرزو می‌کنند که باشد مبدل می‌سازند و بر پیکره اصلی داستان می‌افزایند.

واژگان کلیدی: نقالی، شاهنامه فردوسی، رستم و اسفندیار، طومار نقّالان.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۱/۱۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۶/۱۹

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: bahman.khaiabani@gmail.com

۱- مقدمه

«نقالی عبارت است از نقل یک واقعه یا قصه، به شعر یا به نثر، با حرکات و حالات و بیان مناسب در برابر جمع. نقالی از آن جهت که قصد القاء اندیشه خاصی را با توسل به استدلال ندارد، و تکیه آن بیشتر بر احساسات تماشاگران است تا منطق ایشان، نیز از آن رو که موضوع آن داستان‌ها و قهرمانان بزرگ شده فوق طبیعی هستند، و یا قصد واقع‌بینی صرف را ندارد، با خطابه متفاوت است. منظور از نقالی سرگرم کردن و برانگیختن هیجان‌ها و عواطف شنوندگان و بینندگان است به وسیله حکایت جذاب، لطف بیان، تسلط روحی بر جمع، و حرکات و حالات القاء کننده و نمایشی نقال، به آن حد که بیننده او را هر دم به جای یکی از قهرمانان داستان بیند، و به عبارت دیگر بتواند به تنهایی بازیگر همه اشخاص بازی باشد» (بیضایی، ۱۳۴۴، ص ۶۰).

رد پای این هنر را می‌توان در پیش از اسلام، با همراهی ساز و پس از اسلام، به دلیل مخالفت شرع با گونه‌هایی از موسیقی، با هنر بازیگری، پی گرفت. وجود نام‌های مشترک در اوستا و حماسه‌های هندی نشان از قدمت داستان‌های حماسی و اساطیری ایران دارد.

حدود دوهزار سال پیش از میلاد مسیح، اشاره‌های هرودوت (Herodotus)، کتزیانس (Ctesias) و گزنفون (Xenophon) در آثارشان و نیز گزارش‌های خارس میتیلینی (Xarts Mitilini) حکایت از آن دارد که داستان‌های دینی، پهلوانی و غنایی در مراکز فرهنگی و گنجینه‌های شاهان ایرانی نگهداری می‌شده است (راشد محصل، ۱۳۹۱، ص ۱۱). روایت‌هایی دیگر از داستان رستم و اسفندیار، رستم و سهراب و به آسمان رفتن کاوس نیز نشان از نقل‌هایی دارد که گوسانان در مناطق مختلف -با اندکی تغییر- غالباً قصه‌ها را به صورت منظوم و همراه با آواز و ساز می‌خوانده‌اند. کهن‌ترین سندی که پس از اسلام، در این باره دیده می‌شود گفته ابن ندیم در «الفهرست» است که گسترش داستان‌سرایی در شب را به اسکندر نسبت می‌دهد (ابن ندیم، ۱۳۸۱، ص ۵۴).

در کشورهای عربی نیز گروهی تحت عنوان «قصّاص» وجود داشته‌اند. آنان مردمی زبان‌آور و سخن‌پرداز بوده‌اند که با استفاده از قابلیت زبانی لسان عرب، با سرودن اشعار و گفتن جمله‌های مطمئن باعث برانگیختن حسّ اعجاب و تحسین مخاطبان می‌شدند. از قصّه‌گویان عرب، می‌توان به «نضر بن حارث» اشاره کرد که در واپسین سال‌های حکومت ساسانیان که داستان‌های حماسی ایران گسترش و شهرت فراوان یافته بود، داستان «رستم و اسفندیار» را که در سفرش به ایران خریده بود، در میان اعراب بازگویی می‌کند و چون بر مخاطبانش افزوده می‌شود به «لغوالحدیث» معروف می‌شود (ابن ندیم، ۱۳۸۱، ص ۵۴؛ برای دیدن اشارات و تفاسیر و منابع مختلف در این موضوع ر.ک. علامه قزوینی، شاهنامه و اشاعه داستان‌های حماسی در میان اعراب جاهلی؛ محمود امیدسالار، ۱۳۸۹، صص ۱۹۲-۱۸۰؛ محجوب، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸۱).

برخی از پژوهشگران این نوع داستان‌گویی و شیوه اجرا را براساس گزارش قزوینی در «النقض»، نزدیک‌ترین معنای نقّالی در دوران متأخر قلمداد کرده و با اشاره به تفاوت‌های شاهنامه‌خوانی و نقّالی، شاهنامه‌خوانی را «خواندن عین متن شاهنامه در دربارهای شاهان و انجمن‌های رسمی فرهیخته‌تر» و نقّالی را «هنر روایت داستان‌های ملی و پهلوانی به نثر و گاهی آمیخته به اشعار حماسی متناسب با درک و دریافت عامّه مردم» دانسته‌اند (آیدنلو، ۱۳۸۸، ص ۲۴).

در تذکره نصرآبادی درباره مقیمای زرکش آمده است که: «... در ابتدا به کسب پدر خود که شاهنامه‌خوانی است، مشغول بوده [است]». از عبارت نصرآبادی معلوم می‌شود که در زمان صفویه «شاهنامه‌خوانی» شغل محسوب می‌شده است. (نصرآبادی، ۱۳۳۶ / ۵۳۶؛ نجم، ۱۳۹۰، ص ۷۵).

از اواسط عهد قاجار به این سو، قهوه‌خانه‌ها همانند یک پدیده اجتماعی در شهرها، و در بین مردم نقش و اعتبار یافت. از این‌رو شاهنامه‌خوانی و قصه‌گویی یکی از برنامه‌های رایج در قهوه‌خانه‌ها شد و کار قصّه‌گویی و شاهنامه‌خوانی چنان رونق یافت که اگر کسی دیر می‌رسید جا برایش پیدا نمی‌شد (بلوکباشی، ۱۳۷۵، ص ۸۷).

۱-۱- پیشینه پژوهش

تاکنون در زمینه تحلیل و بررسی روایات نقّالان از داستان رستم و اسفندیار بر پایه جستجوی نگارندگان پژوهشی مستقل صورت نگرفته است تنها اشاراتی به داستان فوق در کتب و مقالات، آن هم به صورت جزئی، آمده است که عبارتند از: جابر عناصری در مقاله «سیری در ادبیات نمایشی ایران باستان: اندوه کتایون در سوگ اسفندیار غمنامه رویین تن تیره‌بخت» (۱۳۶۳) با نگاهی به ادبیات نمایشی به بازنویسی و نقل داستان رستم و اسفندیار و به‌ویژه به بیان اندوه کتایون می‌پردازد.

وی همچنین در مقاله‌ای دیگر با عنوان «داستان یل اسفندیار در طومار نقّالان نامدار» (۱۳۶۶) با بیان داستان اسفندیار از طومارهای نقّالان، این نکته را یادآور می‌شود که بر خلاف روایت حکیم فردوسی از زندگینامه اسفندیار، در داستان‌های مندرج در طومار نقّالان، اسفندیار در خیمه خود و به ضرب عمود زرانود رستم جان می‌سپارد و نه به تیر دوشعبه‌ای که چشمانش را مجروح کرده است و این نشان از گستردگی قلمرو خیال نقّالان دارد.

سجاد آیدنلو مقاله‌ای با عنوان «مقدمه‌ای بر نقّالی در ایران» (۱۳۸۸) نگاشته و پیشینه نقّالی را در فرهنگ و ادب ایران بررسی کرده است. به عقیده وی دوران رواج و رونق این هنر عصر صفوی تا میانه‌های پهلوی است. همچنین وی در این مقاله به بررسی برخی آداب و اصول نقّالی و رابطه نقّالی و ادبیات و معرفی برخی نقّالان پرداخته است.

جلیل دوستخواه مقاله‌ای با عنوان «سرچشمه‌ها و پشتوانه‌های شاهنامه فردوسی و شاهنامه نقّالان» (۱۳۹۰) دارد. نویسنده دو نمونه از روایت‌های پهلوانی- غنایی در طومارهای نقّالان را بررسی کرده و نشان داده که درون‌مایه و ساختار آنها، روایت‌های اصلی و میانوردهای شاهنامه، این‌همانی ندارد و از زمینه‌ها و انگیزه‌ها و رویکردهای دیگری جز آنچه حماسه ملی ایران را پدید آورده، مایه گرفته است.

سجّاد آیدنلو در تصحیح کتاب «طومار نقّالی شاهنامه» (۱۳۹۱) که کهن‌ترین دست‌نویس از طومارهای نقّالان است؛ به نقل داستان اسفندیار از طومارها پرداخته است.

۲- داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و طومار نقّالان

داستان رستم و اسفندیار در کنار داستان رستم و سهراب بی‌تردید یکی از زیباترین و موردپسندترین داستان‌های شاهنامه است. جنبه‌های عاطفی و احساسی این دو داستان باعث شده که مورد توجه خواص و عوام مردم قرار گیرند. علاوه بر این، بن‌مایه «روئین‌تنی» در اغلب حماسه‌های جهان تکرار شده است.

احساسات و عواطف و خرده‌فرهنگ‌های زمان نیز در «طومار»ها بازتاب یافته است که می‌تواند از منظر جامعه‌شناسی موضوع پژوهش و بررسی قرار گیرد.

از آنجایی که طومارها نسخه‌هایی هستند خطی و اغلب بدخط و پرغلط که نقّالان با همان سواد اندک خود نوشته‌اند و غالباً برای کسانی که وارد به این کار نیستند، آنها را نشان نمی‌دهند. لیکن چون همه نقّالان دارای ذوق و آفرینش هنری و داستان‌پردازی نیستند، بسیاری از اینان مجبورند طومارها را از روی نسخه‌های دیگران بنویسند (محبوب، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۱۰۰-۱۰۹۹). بی‌شک با هنرنمایی نقّالان، علاقه-مندان و شیفتگان هنر نقّالی چنان خود را در متن ماجرا می‌دیدند که داستان برای آنها شکل واقعیت می‌گرفت (پناهی، ۱۳۹۵، ص ۲۲۹). به تعبیر یکی از پژوهشگران، نقّالان، داستان را از ساختار حماسی و رسمی، به یک روایت مردمی و عامه‌پسند تبدیل می‌کردند. به همین دلیل، «طومارهای نقّالی در راستای یک هدف و آرمان کلی و فراگیر جای ندارد و کلّ یگانه و ساختار یک‌پارچه‌ای نیست و چون هدف نقّالان بیشتر سرگرم‌ساختن شنوندگان و خوش کردن وقت آنان و برانگیختن احساس شگفتی در ایشان است، جنبه‌های اتّفاقی روزمره بسیار در آنها به چشم می‌خورد و بدیهه‌گویی در این مجموعه‌ها جای ویژه‌ای دارد» (دوستخواه، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵).

طومارها و روایت‌های مورد بررسی در این پژوهش:

الف) روایت‌های مندرج در فردوسی‌نامه مرحوم انجوی شیرازی: مجموعه‌ای از قصه‌ها و روایات و داستان‌های عامیانه در رابطه با فردوسی و داستان‌های شاهنامه که سینه به سینه نقل شده است و آن محقق ارجمند آنها را گردآوری و در ۳ مجلد به چاپ رسانیده است؛

ب) طومار کهن شاهنامه از جمشید صداقت‌نژاد که از داستان نوذر شهریار تا لشکرکشی آذربرزین به زابل را در بر دارد؛

پ) طومار نقالی شاهنامه تصحیح سجّاد آیدنلو که کهن‌ترین دست‌نویس تا امروز شناخته شده از طومارهای نقالان است؛ طومار نقالی شاهنامه به تصریح مصحح آن، یکی از منابع درخور توجه برای مطالعات حماسی است؛

ت) هفت لشکر (طومار جامع نقالان) تصحیح مهران افشاری و مهدی مدائنی که طوماری بازمانده از دوران ناصری در عهد قاجار است و یکی از طومارهای مهم نقالی به شمار می‌آید؛

ث) مشکین‌نامه از حسین‌بابا مشکین به اهتمام داوود فتحعلی بیگی که به تصریح مصحح، یکی از نمونه‌های طومار نقالی است، مجموعه سه جلدی منسوب به حاج حسین‌بابای مشکین به دلیل افتادگی صفحات نسخه از داستان پیروزی ضحاک بر جمشید آغاز می‌شود. این طومار در یک جلد چاپ شده است.

۳- جنگ بر سر آزادی زال

در یکی از روایات فردوسی‌نامه گشتاسپ زال را اسیر می‌کند و رستم برای آزادی او راهی پایتخت شده و در جنگی که بین او و اسفندیار درمی‌گیرد، نخست به یاری سیمرغ، اسفندیار را کور می‌سازد و اسیر می‌کند سپس، برای این‌که او را آزاد سازد، از گشتاسپ می‌خواهد تا زال را رها کند.

این نقل فقط در یکی از روایت‌های فردوسی‌نامه آمده و در دیگر روایت‌های مورد بررسی چنین موضوعی مطرح نشده است و در شاهنامه نیز چنین رویدادی مطرح نشده است (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۲۰۶-۲۰۳).

۴- رستم مسلمان

در روایت دیگری که انجوی شیرازی از محمدابراهیم ماهرخ نقل کرده است رستم در پاسخ نامه اسفندیار می‌نویسد: «اول سلام به یزدان پاک، دوم سلام من بر علی (ع) و دودمان علی (ع)». در واقع، یکی از تلقی‌ات یا جریان‌های رایج فکری در حوزه شاهنامه‌پژوهی، باور و یا تصوّر تقابل داستان‌های شاهنامه و بیان دقیق‌تر اخبار ملّی-پهلوانی با روایات، مسائل و مباحث دینی (اسلامی) و مذهبی شیعه است (آیدنلو، ۱۳۸۷، یک).

رستم، نامدارترین پهلوان ایرانی است که در برخی از روایت‌های اصیل، جزو فرزندان پیامبران سامی معرفی شده است؛ همچنین، در داستان‌های شفاهی شاهنامه، مسلمان معتقدی است که به دست حضرت علی (ع) مسلمان می‌شود و نماز می‌خواند و در چاه نیرنگ شغاد تا ظهور امام زمان (ع) زنده است تا در رکاب ایشان شمشیر زند (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۷، شانزده؛ انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۷۷، ۱۲۵ و ۱۵۶).

بدین ترتیب، در باورها و معتقدات عامیانه مردم رستم گاه هم‌طراز و یاور امام شده و گاه غلام امام علی (ع) معرفی شده است (ر.ک. دیوان فرّخی، ۱۳۷۸، ص ۲۹۹؛ دیوان امیرمعزی، ۱۳۸۵، صص ۳۱۱ و ...).

۵- اسفندیار مسلمان یا زردشتی؟

در طومار «هفت‌لشکر» هنگامی که بهمن ماجرای سنگ انداختن خود از کوه و کار رستم را به اسفندیار می‌گوید، او پاسخ می‌دهد: «به عون الهی دمار از روزگارش برمی‌دارم» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷، ص ۴۷۱). آیا با احتیاط، می‌توان چنین برداشت کرد که

راوی، اسفندیار را نیز مسلمان قلمداد کرده است؟ دربارهٔ مسلمان شدن رستم در متون شفاهی یا عامیانه مواردی ذکر شده است که در بالا به نمونه‌هایی از آن اشاره شد، اما دربارهٔ اسفندیار چنین تلقی‌ای تاکنون ذکر نشده است و در حدود جستجوی نگارندگان هیچ‌جا بجز نوشتهٔ هفت لشکر، به چنین موضوعی اشاره نشده است.

۶- کشته شدن اسفندیار با بوریا ترنج

در روایتی دیگر که در فردوسی‌نامه از صفرعلی موگویی روایت شده، ضمن مشاجره‌ای که بین رستم و اسفندیار در سرپردهٔ اسفندیار صورت می‌گیرد رستم به سمت او حمله‌ور می‌شود و با بوریا ترنجی که در دست داشته به پهلوی او می‌زند و او را می‌کشد:

چو از دست رستم رها شد ترنج ز پهلوی شه دنده بشکست پنج
(انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۵)

در روایتی دیگر در مشکین‌نامه هنگامی که اسفندیار مست به رستم ناسزا می‌گوید رستم با ... [شاید] بوریا ترنج [طلا] به پهلوی اسفندیار می‌زند و اسفندیار به پهلوی دیگر می‌افتد. رستم از این کار، پشیمان می‌شود و زاری می‌کند. اسفندیار چون به هوش می‌آید، به رستم می‌گوید که کار من تمام شد و سفارش می‌کند که مادرش را اسیر ننماید و بهمن را پادشاه کند و سپس، جان به جان آفرین تسلیم می‌کند (فتحعلی بیگی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۴). این روایات در شاهنامه وجود ندارد.

۷- ساختن سایه‌بان یا به اتاقی با یک ستون و یک درب

در روایات نقل شده در فردوسی‌نامه پس از اینکه اسفندیار توسط چوب دو شاخهٔ گز کور می‌شود از رستم می‌خواهد علاوه بر پذیرفتن تربیت بهمن، اتاقی بسازد با یک ستون در وسط و یک در. رستم هر دو خواستهٔ اسفندیار را می‌پذیرد؛ اما پی به نیرنگ اسفندیار می‌برد و به جای یک در دو در می‌گذارد. هنگامی که با اسفندیار وارد اتاق

می‌شوند اسفندیار در اوّل را به گمان این‌که تنها در اتاق است، می‌بندد و رستم بدون اینکه وی متوجّه شود از در دیگر خارج می‌شود. اسفندیار چون به ستون وسط می‌رسد آن را از جای برمی‌کند و در زیر آوار سقف جان می‌دهد (فتحعلی‌بیگی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ج ۲، صص ۲۳ و ۲۷).

این روایت نیز در شاهنامه وجود ندارد و از روایات شفاهی مربوط به داستان رستم و اسفندیار است که شاید راوی با بیان این نوع روایت خواسته است بدنامی و سرانجام شوم را از رستم دور سازد؛ زیرا در این روایات اسفندیار خود باعث مرگش می‌شود و رستم فقط او را کور نموده و باعث مرگش نشده است.

۸- راز روین تنی اسفندیار

روین تنی اسفندیار در متون پهلوی و ادبیات ایران باستان و بهره‌مندی از یک نیروی مافوق طبیعی، براساس منطق باورپذیری دینی در ادبیات مزدیسنا، امری کاملاً متعارف تلقی می‌شود. بنابر شواهدی که در ادبیات مزدیسنا و متون پهلوی وجود دارد، اندیشه روین تنی خدشه‌ناپذیر و فناپذیری، در تاریخ اسطوره‌های ایرانی وابسته به ادبیات مزدیسنا از جایگاه خاصی برخوردار و دارای اصالت بوده است و برگرفته از فرهنگ دیگری نیست، بلکه ریشه در باورهای کهن دینی ایرانیان باستان دارد.

بنا بر باورهای انعکاس یافته در ادبیات مزدیسنا، نیروی مافوق بشری در صورتی از دارنده آن دور می‌شود که او در دین مرتکب خطایی شده باشد؛ چنانکه در اوستا و متون مقدّس فارسی میانه، فرّه از جمشید بی‌مرگ بخاطر ارتکاب گناه، دور و او فناپذیر می‌شود؛ اما هیچ گناهی برای اسفندیار در متون موجود از ادبیات پهلوی و اوستایی، گزارش نشده که به موجب آن، باعث از بین رفتن روین تنی او گردد. در شاهنامه اما علی‌رغم کم‌فروغ بودن نسبت روین تنی اسفندیار، افسانه تیرگز و چشم اسفندیار، به گونه‌ای برجسته نمایانده شده است (کزّازی، ۱۳۸۴، ص ۷۴۲). دلیل آن را شاید در

منابعی بتوان جست که مورد استفاده فردوسی در سرودن شاهنامه بوده است؛ زیرا براساس روایاتی که متبلور از سنت اوستا و متن‌های دینی پهلوی در غرب و مرکز ایران بوده است نشانه‌هایی دال بر آسیب‌پذیری اسفندیار وجود ندارد؛ در حماسه‌های شفاهی رایج در سرزمین ماوراءالنهر و مشرق ایران، حکایات مربوط به تیر گز و چشم اسفندیار وجود دارد و آن‌گونه که از گزارش ابن‌ندیم در الفهرست برمی‌آید، برگرفته از یک کتاب پهلوی مستقل به نام رستم و اسفندیار انعکاس پیدا کرده است (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱، ص ۵۴۱).

در وجرکرد دینی آمده که گشتاسپ دین بهی را پذیرفته و شایسته شاگردی اشو زردشت می‌شود. روزی گشتاسپ چهار چیز برای خود آرزو می‌کند و زردشت بدو می‌گوید از این چهار آرزو یکی را برای خود برگزین و سه دیگر را برای سایر کسان خویش بخواه و او دیدن جایگاه خود در جهان مینوی را برای خویشتن برمی‌گزیند. آنگاه، زردشت طی مراسمی آیینی، به یاری و خواست اهورمزدا گیاه برسم می‌گسترده و درون یشت و بر آن درون شیر، گل، می و انار نهاده و پس از ستایش اهورامزدا، می یشت شده را به گشتاسپ داد تا او به خواب رود و در عالم رؤیا نظاره‌گر جایگاه خود در عالم برین باشد. گل (بوی) را به جاماسب بخشید تا از راز سپهر آگاهی یابد و شیری را که بر آن دعا خوانده بود به پشتون می‌دهد تا بی‌مرگ و جاودانه شود و انار تقدیس شده را به اسفندیار تا رویین‌تن گردد (فاتحی، ۱۳۹۱، ص ۲۹). به رویین‌تنی اسفندیار در زراتشت‌نامه بهرام پژدو و زند و ندیداد نیز اشاره شده است (همان، صص ۳۱ و ۳۳).

در منظومه درخت آسوریک که متعلق به ادبیات شفاهی دوره اشکانی است و ربطی به ادبیات دینی زردشتی ندارد اشاره‌ای به داستان رستم و اسفندیار شده است (بهار، ۱۳۷۶، ص ۹۸). مسعودی در مروج‌الذهب می‌گوید: «ایرانیان درباره کشته شدن افراسیاب و چگونگی کشته شدن او و جنگ‌هایش و جنگ‌ها و مهاجمه‌ها که میان ایرانیان و ترکان بود و کشته شدن سیاوش و حکایت رستم پسر داستان سخن بسیار

دارند و این همه در کتاب موسوم به «سکسیران» که ابن مقفع از فارسی قدیم به عربی ترجمه کرده به شرح آمده است با حکایت اسفندیار پسر گشتاسپ پسر لهراسپ و کشته شدن او به دست رستم پسر دستان و کشته شدن رستم به دست بهمن پسر اسفندیار و دیگر عجایب و اخبار ایران قدیم» (مسعودی، ۱۳۹۰، ص ۲۲۱).

درباره داستان کشته شدن رستم به دست برادرش شغاد که در شاهنامه آمده، کریستین سن (Christensen) بر این باور است که از کتابی که حاوی داستان‌های رستم است گرفته شده و به همین دلیل است که با کتاب سکسیران تفاوت دارد (کریستین سن، ۱۳۹۳، ص ۲۰۶). با توجه به اینکه روایت نقل شده در شاهنامه با آنچه مسعودی از کتاب سکسیران آورده است متفاوت است به نظر می‌رسد که حدس کریستین سن درست و پذیرفتنی باشد.

داستان جنگ رستم و اسفندیار در کتابی که ابن ندیم از آن یاد کرده (ترجمه جبله بن سالم) (ابن ندیم، ۱۳۸۱، ص ۵۴۱) به گونه‌ای است که می‌توان آن را مأخذ آن دسته از اقوالی دانست که به جنگ میان این دو پهلوان صبغه مذهبی می‌دهند (کریستین سن، ۱۳۹۳، ص ۲۰۷).

در «غرر اخبار ملوک الفرس»، به جای سیمرخ مردی غیب‌گو او را راهنمایی می‌کند (ثعالبی، بی‌تا، ص ۳۷۱)؛ که روایت طومار نقّالی شاهنامه نیز مطابق با داستان ثعالبی است (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۱، ص ۸۴۹). در کتاب رستم و اسفندیار پهلوی که مجزاً از خدای‌نامه و روایات زردشتی است به استفاده رستم از چوب‌گز اشاره شده است (فاتحی، ۱۳۹۱، ص ۳۷). اسفندیار مزدیسنی رویین‌تن در ادبیات ماوراءالنهر و شرق، به پهلوان شجاعی تبدیل می‌شود که به دست جهان پهلوان سکایی - رستم - کشته می‌شود که به نوعی شاید تلقی و برداشت باور پیروزی دین و آیین قدیم ایرانیان (مهری) بر دین جدید (زردشتی) و پذیرفته شده از سوی شاه ایران باشد.

اسفندیار شاهنامه رویین‌تن نیست؛ با نگاهی به ابیات شاهنامه که در آنها اسفندیار رویین‌تن قلمداد شده معلوم می‌شود که در واقع برای محافظت از خویش، مهارت‌ها و

روش‌های ویژه‌ای را به کار می‌برد و براساس این مهارت‌ها، گویی که رویین‌تن است (همان، ص ۴۲).

از میان منابع و تواریخ عهد اسلامی که به رویین‌تنی اسفندیار اشاره کرده‌اند می‌توان به روایت «مجم‌التواریخ و القصص» اشاره کرد: «اسفندیار را، گویند که چشمه روی روان گشت سلیمان را یعنی عین‌القطر و از آن تمثیل‌ها و صورت‌ها کردند. پس سلیمان دعا کرد و خدای تعالی جان به تن ایشان کرد، و اسفندیار از ایشان بود، ... و اسفندیار را از بهر آن رویین‌تن خواندندی» (مجم‌التواریخ، ۱۳۸۳، ص ۳۸).

در روایات شفاهی نقل شده از داستان رستم و اسفندیار با توجه به صبغه شرقی و خراسانی و نه براساس جنبه دینی او، به داستان رویین‌تن شدن اسفندیار اشاره شده است که این موضوع فقط مربوط به روایات شفاهی/مردمی داستان است و در شاهنامه به چنین موضوعی اشاره نشده است. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد نقالان و راویان شاهنامه برای اینکه مطالبی را که برای مردم عامی قابل فهم نبود به صورت ساده و البته با اضافه کردن شاخ و برگ‌ها به آن بیان می‌کردند.

در روایاتی که انجوی شیرازی نقل کرده به شرح زیر، به این موضوع اشاره شده است:

الف) هنگامی که اسفندیار به شش‌ماهگی می‌رسد، پدرش به وزیر خود، دستور می‌دهد او را به چشمه‌ای برده و در آب آن فرو کند تا هیچ سلاحی بر او کارگر نباشد (بادآور در آب فرو کردن آشیل توسط مادرش است)؛ اما اسفندیار چشم‌هایش را می‌بندد و در نتیجه از چشم‌هایش آسیب‌پذیر می‌شود.

ب) کتابیون برای این که او را رویین‌تن کند، به جادو متوسل شد و اسفندیار را در آب حوضچه‌ای که طلسم بود شست (باز همانند آشیل در ادبیات یونانی) (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۰۶).

ج) پس از آن که زردشت به طور ناگهانی و از میان درخت کهن‌سالی در باغ گشتاسپ ظاهر می‌شود، وی برای این که او را از جادوگر تشخیص دهد درخواست

معجزه‌ای می‌کند و زردشت برای اثبات پیامبری خود، اسفندیار را به حمام برده و با وردی که در آب می‌خواند او را رویین تن می‌کند (اسفندیار برخلاف دستور زردشت چشم‌هایش را می‌بندد و زردشت مجبور می‌شود برای اینکه به وی آسیبی نرسد با چوب دو شقه درخت گز چشم‌هایش را طلسم کند) (همان، ج ۲، ص ۳).
از آنجایی که جاودانگی و بی‌مرگی، آرزوی آدمی است و یکی از بُن‌مایه‌های مشترک اساطیر جهان، تأکید بر آسیب‌پذیری یکی از بخش‌های بدن دلالت بر این دارد که بی‌مرگی و جاودانگی امری محال و غیرممکن است.

۹- عدم بردباری اسفندیار در رسیدن به سلطنت

در یکی از روایاتی که انجوی شیرازی نقل می‌کند گشتاسپ عدم تحویل سلطنت به اسفندیار را نه به سبب آز خود به سلطنت بلکه عدم بردباری اسفندیار در رسیدن به سلطنت ذکر می‌کند و در برابر تقاضای اسفندیار برای کسب قدرت، چنین پاسخ می‌دهد که: «فرزندم، هرکسی لایق کاری هست تو هنوز جوانی و صبر و بردباری سلطنت را نداری. خدا تو را فقط برای سرلشکری آفریده. هم پهلوانی و هم روئین‌تن.... اگر تورا بجای خودم به سلطنت نشانم، با غروری که در سر داری، مملکت را از بین خواهی برد و عده‌ای بی‌گناه خواهی کشت» (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۰۶).

در این روایت راوی چهره گشتاسپ را به گونه‌ای نشان داده است که از سلطنت از او دور شده و گویی فقط به منظور حفظ کشور و صیانت از مردمش هست که پادشاهی را به اسفندیار تحویل نمی‌دهد! در شاهنامه چنین روایتی وجود ندارد.

۱۰- دفن جنازه اسفندیار

در شاهنامه پس از این که اسفندیار جان داد، رستم دستور می‌دهد تابوتی در شأن و جایگاه او بسازند و جنازه را در تابوت گذاشته با احترام و شکوه هرچه تمام‌تر راهی

پایتخت می‌کند. اما در برخی از طومارها و روایات موجود از نقّالان، رستم پس از مرگ اسفندیار جنازه را دفن می‌کند و از انتقال جنازه اسفندیار به پایتخت، ذکری دیده نمی‌شود (ر.ک. همان، ص ۲۱۰).

۱۱- اعدام رستم

در یکی از روایات نقل شده در فردوسی‌نامه، چنین آمده است: پس از آن‌که رستم به همراه جنازه اسفندیار وارد پایتخت می‌شود و یک هفته‌ای از مراسم سوگواری او می‌گذرد گشتاسپ رستم را به حضور می‌خواهد و رستم به همراه جاماسب و پشتون درحالی‌که دست بهمن را در دست داشت به حضور شاه می‌رسد. گشتاسپ چون از پاسخ رستم درباره مرگ اسفندیار و شهادت‌های جاماسب و پشتون قانع نمی‌شود دستور اعدام رستم را می‌دهد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۲). موضوع دستور اعدام رستم در شاهنامه ذکر نشده است و در حدّ جستجوی نگارندگان، فقط در این روایت بیان شده است.

۱۲- هر چه زردشت فرمان دهد

به روایت مشکین‌نامه، گشتاسپ پس از آن‌که اسفندیار چین را فتح می‌کند جاماسب را فراخوانده و از ترسی که نسبت به اسفندیار دارد با او سخن می‌گوید و ضمن آن، بیان می‌کند که سلطنت به او نخواهد داد و از جاماسب می‌خواهد که ببیند مرگ وی به دست کیست؟

جاماسب پیش‌بینی می‌کند که مرگ او به دست رستم است. از سوی دیگر، اسفندیار به سران سپاهش می‌گوید که در صورت عدم تحویل سلطنت، به زور شمشیر، پادشاهی را خواهد گرفت. گشتاسپ چون این سخن را می‌شنود، او را فرا می‌خواند و می‌گوید هر چه زردشت فرماید همان کند. هنگامی که به حضور زردشت می‌روند، گشتاسپ

می‌گوید که باید رستم را به اطاعت بیاورد و زردشت پاسخ می‌دهد که اوّل نامه بنویسد و دزمج آن را ببرد و اگر اطاعت نکرد به جنگ روید.

دزمج با صد نفر به همراه زند و پازند و نامه گشتاسپ به نزد رستم می‌رود، ساقیان رستم به دستور وی، آنها را کشته و دو نفر از آنها را با گوش بریده راهی می‌کنند و به گشتاسپ پیغام می‌دهد که کاری نکنند که او و سلطنتش را از بین ببرد. اسفندیار به نبرد رستم می‌رود و در بین راه، نامه‌ای به بهمن می‌دهد تا به نزد رستم ببرد. بهمن در میان راه، با نقابداری نبرد می‌کند که بعداً معلوم می‌شود که آزر، خواهر رستم، است... رستم چون می‌بیند که بهمن می‌خواهد دست و پایش را ببندد، به فرامرز می‌گوید که بهمن و سپاهیان او را که از جانب گشتاسپ می‌آید، بکشد.

چون جنگ بین سپاه رستم و بهمن درگرفت بهمن شکست می‌خورد و برادرانش نوش‌آذر و مهرنوش و پسران پشوتن کشته می‌شوند و او فرار می‌کند. گشتاسپ اسفندیار را ملامت می‌کند که خود به جنگ نرفته و برادرانش را به کشتن داده است! فرود بن کاوس به اسفندیار خیانت کرده و لشکرکشی او را به رستم خبر می‌دهد (فتحعلی بیگی، ۱۳۸۶، صص ۲۰۱-۱۹۹).

در شاهنامه درباره حضور زردشت و فرمان او درباره چگونگی نبرد بین رستم و اسفندیار مطلبی وجود ندارد. این روایت بر ساخته نقالان است و از روایات قابل تأمل درباره داستان رستم و اسفندیار؛ چه در حدود جستجوی نگارندگان، مطلب فوق فقط در طومار مذکور ذکر شده است و برای نخستین بار است که زردشت در نحوه شکل‌گیری داستان تأثیر دارد و نکته جالب توجه آن‌که در پایان داستان، اسفندیار مسبب مرگش را گشتاسپ و زردشت می‌داند (همان، ص ۲۰۴).

نکته دیگر آنکه در این طومار، نام دزمج به عنوان پیک و نیز آزر خواهر رستم برای نخستین بار مطرح شده است و در دیگر بخش‌های شاهنامه نامی از آنها ذکر نشده است. همچنین، خیانت فرود بن کاوس به اسفندیار فقط در این طومار وجود دارد. در مشکین‌نامه، ضمن رزم رستم و اسفندیار، در آغاز ماجرا رستم چهره‌ای خشمگین و

غیرموجه دارد، به طوری که دستور می‌دهد پیک گشتاسپ را بکشند و بهمن و سپاهیان را به قتل برسانند؛ در حالی که در شاهنامه، ابداً، چنین چهره‌ای از رستم به نمایش گذاشته نشده است.

۱۳- فرزندان اسفندیار آغازگر جنگ

در طومار نقالی شاهنامه، چون رستم و اسفندیار به دامن کوهی می‌روند، فرامرز و زواره برای اطلاع از اوضاع نبرد، با پانصد جوان به اردوگاه اسفندیار می‌روند. نوش‌آذر و نوش‌لب - فرزندان اسفندیار - می‌پندارند که برای نبرد آمده‌اند و حمله می‌کنند و هرچقدر فرامرز امتناع می‌کند، آنها به جنگ، اصرار می‌ورزند؛ سه نفر از افراد فرامرز را می‌کشند و پس از آن، فرامرز نوش‌آذر و زواره لب‌نوش را می‌کشند.

بهمن چون به اسفندیار خبر می‌دهد، اسفندیار خشمگین می‌شود و یکصد و شصت تیر بر بدن رستم می‌زند. رستم بی‌هوش، از اسب می‌افتد و اسفندیار می‌پندارد که او را کشته است. زال با چند جوان چون به کنار سهند می‌رسند، به زواره می‌گویند که از آب گذشته و در صحرا دنبال رستم بگردند (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱، ص ۸۴۸).

در روایتی که نویسنده طومار فوق از داستان رزم زواره و فرامرز با دو فرزند اسفندیار می‌کند با داستان شاهنامه متفاوت است و چنانکه دیدیم، فرزندان اسفندیار را آغازگر و مسبب جنگ دو لشکر می‌داند، در صورتی که موضوع در شاهنامه، کاملاً، برعکس است و شاید این علاقه و توجه وافر نویسنده به رستم و خاندان اوست که باعث تغییر داستان در روایت مذکور شده است.

نکته قابل توجه دیگر اینکه نوش‌لب (فرزند اسفندیار) و سهند (شاید نام رود، اگر اشتباه نویسنده نباشد - بجای هیرمند)، نام‌هایی هستند که در شاهنامه، ذکری از آنها به میان نیامده و حضورشان مختص این طومار است.

۱۴- سربریدن اسب به جای شتر

در روایت‌های فرعی که مرحوم انجوی شیرازی در ذیل روایت‌های اصلی از داستان رستم و اسفندیار ذکر کرده است سربریدن اسب اسفندیار در میانه راه است که به دلیل راه نرفتن آن، اسفندیار دستور می‌دهد سرش را ببرند (انجوی شیرازی، ج ۱، ص ۲۱۰). در شاهنامه و دیگر روایت‌های ذکر شده این «شتر پیشرو» هست که سر بریده می‌شود و نه اسب اسفندیار.

۳- اسفندیار پای توران را به ایران باز کرده است!

در روایت فرعی دیگری رستم این موضوع را که اسفندیار اجازه ورود تورانیان را به ایران صادر کرده است، دلیل نبرد خود را با او می‌داند (همان، ص ۲۱۱).

نتیجه‌گیری

بررسی طومارهای فوق نشان می‌دهد که نقّالان تلاش کرده‌اند تا هرآنچه را که گمان می‌رود از شاهنامه فوت شده است در طومارهای خود آورده و در رفع مبهمات شاهنامه و رمزگشایی از آن اقدام نمایند. در روایت‌های نقّالان، داستان‌ها و روایات فاخر شاهنامه به زبانی داستانی و عامیانه درآمده و در نتیجه باعث مقبولیت و اقبال آنها بین عوام مردم نیز شده است. آنها از این راه، علاوه بر حفظ و صیانت از نام و جایگاه شاهنامه، به اعتبار و ارزش آن نیز افزوده‌اند. در این میان، نقّالان بیشتر بر شیوه روئین‌تنی اسفندیار، کمک و حضور زردشت و یا جادوگری در روئین‌تنی او، اصطلاحات و مفاهیم دینی و مذهبی براساس باور مذهبی جامعه‌ای که داستان و روایت را در آن برهه نقل می‌کنند و همچنین مرگ اسفندیار، شیوه برخورد رستم با او

و مقصّر نشان ندادن رستم در جنگی که اتفاق افتاده و حتی انداختن تقصیر و سبب جنگ به گردن زردشت به بهانه پاک نگه داشتن رستم، دست یازیده‌اند. ماحصل کلام این‌که در روایات ذکر شده روایان تلاش کرده‌اند تا جاه‌طلبی گشتاسپ و آز قدرت اسفندیار و آزادگی و جوانمردی رستم را با توجه به علایق و دل‌بستگی خود نمایان و برجسته سازند.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

۱. آبادی باویل، محمد (۱۳۵۰)، آیین‌ها در شاهنامه فردوسی، تبریز، دانشگاه تبریز.
۲. آیدنلو، سجاد (۱۳۹۵)، شاهنامه (شاخ سرو سایه‌فکن)، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت.
۳. ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱)، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، نشر اساطیر.
۴. اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۲)، داستان داستان‌ها (رستم و اسفندیار در شاهنامه)، چاپ چهارم، تهران، نشر آثار.
۵. افشاری، مهران و مهدی مداینی (۱۳۷۷)، هفت لشکر (طومار جامع نقّالان)، از کیومرث تا بهمن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. امیر معزی (۱۳۸۵)، کلیات دیوان، تصحیح محمد رضا قنبری، تهران، نشر زوار.
۷. انجوی شیرازی، قاسم (۱۳۶۹)، فردوسی‌نامه، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی.
۸. انوری، اوحدالدین (۱۳۳۷)، دیوان، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۹. بلوکباشی، علی (۱۳۷۵)، قهوه‌خانه‌های ایران، تهران، دفتر نشر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۰. بویس، مری (۱۳۶۹)، گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران، بررسی و تحقیق، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات توس.
۱۱. بیضایی، بهرام (۱۳۹۲)، نمایش در ایران، چاپ نهم، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۱۲. تجارب‌الامم فی اخبار ملوک‌العرب و العجم (۱۳۷۳)، تصحیح رضا انزابی‌نژاد و یحیی کلانتری، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۳. حمیدیان، سعید (۱۳۷۲)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران، نشر مرکز.
۱۴. خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۸۶)، حماسه، تهران، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
۱۵. دوستخواه، جلیل (۱۳۸۰)، حماسه ایرانی یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، تهران، نشر آگه.
۱۶. رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین (۱۳۶۳)، غیاث‌الغیاث، به کوشش منصور ثروت، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۷. رستم‌نامه (داستان منظوم مسلمان شدن رستم به دست امام علی (ع)) (۱۳۸۷)، به کوشش سجاد آیدنلو، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
۱۸. شمیسا، سیروس (۱۳۷۶)، طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار (همراه با مباحثی در آیین مهر)، تهران، نشر میترا.
۱۹. طومار کهن شاهنامه (۱۳۷۴)، به کوشش جمشید صداقت‌نژاد، تهران، انتشارات دنیای کتاب.

۲۰. طومار نقالی در شاهنامه (۱۳۹۱)، به کوشش سجاد آیدنلو، تهران، انتشارات به‌نگار.
۲۱. ظاهری عبدوند، آمنه (۱۳۷۶)، اسفندیار و رویین‌تنی، اهواز، مه‌زیار.
۲۲. فرّخی سیستانی (۱۳۷۸)، دیوان فرّخی، چاپ پنجم، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، نشر زوآر.
۲۳. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۱)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۲۴. _____ (۱۳۷۹)، شاهنامه همراه با خمسه نظامی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۲۵. قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸)، نقض معروف به بعضی مثالب النواصب فی نقض فضائح الروافض، تصحیح میرجلال‌الدین محدّث، چاپ دوم، تهران، انجمن آثار ملی.
۲۶. مجمل‌التواریخ و القصص (۱۳۸۳)، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
۲۷. مشکین‌نامه (طومار نقالی حسین‌بابا مشکین) (۱۳۸۶)، چاپ دوم، به اهتمام داوود فتحعلی‌بیگی، تهران، انتشارات نمایش.
۲۸. مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۷۸)، کلیات شمس، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۹. مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۱)، مثنوی معنوی، تصحیح، مقدمه و کشف‌الابیات قوام‌الدین خرّمشاهی، چاپ ششم، تهران، انتشارات دوستان.
۳۰. مینوی، مجتبی (۱۳۸۶)، فردوسی و شعر او، چاپ چهارم، تهران، نشر توس.

۳۱. نجم، سهیلا (۱۳۹۰)، هنر نقّالی در ایران، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر.
۳۲. نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۸)، تذکره نصرآبادی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر.

ب) مقالات:

۳۳. آیدنلو، سجّاد (۱۳۷۹)، «روایتی دیگر از رویین تنی اسفندیار»، هستی، دوره ۲، شماره ۴، صص ۹۵-۱۰۴.
۳۴. ----- (۱۳۸۸)، «مقدمه‌ای بر نقّالی در ایران»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی، سال سوم، شماره چهارم، صص ۶۴-۳۵.
۳۵. امیدسالار، محمود (۱۳۸۱)، «راز رویین تنی اسفندیار»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۲۵۴-۲۸۱.
۳۶. ----- (۱۳۸۹)، «علامه قزوینی، شاهنامه و اشاعه داستان‌های حماسی در میان اعراب جاهلی»، سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۹۳-۱۱۲.
۳۷. پناهی، نعمت‌الله (۱۳۹۵)، «روایت نقّالان از داستان رستم و سهراب»، فصلنامه کاوش‌نامه، سال هفدهم، شماره ۳۳، صص ۲۲۵-۲۴۸.
۳۸. جعفری قنواتی، محمد (۱۳۹۶)، «داستان‌های پهلوانی ایرانیان در زنجیره‌ای از روایت‌های سینه به سینه و سنتی (شاهنامه نقّالان (طومار مرشد عباس زیری اصفهانی)، فصلنامه نقد کتاب، سال سوم، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۹۶، صص ۲۷-۲۸.

۳۹. خطیبی، ابوالفضل (۱۳۷۶)، «روایتی دیگر از داستان رستم و اسفندیار»، نامه فرهنگستان، سال سوم، شماره دوم (پیاپی ۱۰)، صص ۱۶۲-۱۵۵.
۴۰. دوستخواه، جلیل (۱۳۹۰)، «سرچشمه‌ها و پشتوانه‌های شاهنامه فردوسی و شاهنامه نقّالان»، بخارا، سال چهاردهم، شماره ۸۵، صص ۱۳۸-۱۲۴.
۴۱. راشد محصل، محمدرضا (۱۳۹۱)، «سنت قصه‌پردازی و نقش گوسان‌ها در روایت‌های پهلوانی»، پژوهشنامه ادب حماسی، سال هشتم، شماره چهاردهم، صص ۲۵-۱۱.
۴۲. شیرزاده آهو دشتی، عباس (۱۳۸۸)، گوسان پارسی (مجموعه سخنرانی‌های کنگره)، تهران، انتشارات آرون، صص ۱-۸۴.
۴۳. فاتحی، اقدس و همکاران (۱۳۹۱)، «مقایسه رویین‌تنی و چشم‌آسیب‌پذیری اسفندیار در متن‌های فارسی میانه (پهلوی) و شاهنامه فردوسی»، جستارهای ادبی، سال چهل و پنجم، شماره دوم، صص ۵۹-۲۵.
۴۴. عناصری، جابر (۱۳۶۳)، «سیری در ادبیات نمایشی ایران باستان، اندوه کتایون در سوگ اسفندیار، غمنامه رویین‌تن تیره‌بخت»، فصلنامه نمایش، شماره سوم، صص ۱۲-۶.
۴۵. ----- (۱۳۸۷)، «داستان یل اسفندیار در طومار نقّالان»، شناخت اساطیر ایران براساس طومار نقّالان، چاپ سوم، تهران، انتشارات سروش، صص ۲۱۸ - ۲۲۵.
۴۶. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۰)، «ستیز ناسازها در رستم و اسفندیار»، از گونه‌ای دیگر، چاپ دوم، تهران، نشرمرکز، صص ۵۱۷ - ۵۲۵.

۴۷. کیخسرو دارا، کیکاووس (۱۳۸۴)، مولود زرتشت، به اهتمام دکتر رحیم رضازاده ملک، ضمیمه یک نامه انجمن، سال پنجم، شماره سوم (پیاپی ۱۹)، صص ۶۲-۶۷.

۴۸. محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۷)، «تحوّل نقالی و قصه خوانی، تربیت قصه خوانان و طومارهای نقالی»، ادبیات عامه ایران، جلد دوم، چاپ دوم، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران، انتشارات چشمه، صص ۱۸۶-۲۱۱.